



اگر صفت رذیله‌ای بر دل حکمفرما شود عقل کار نمی‌کند

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: اگر صفت رذیله‌ای بر دل حکمفرما شود، اگر صفت رذیله‌ای بر عقل و تعقل حکمفرما شود، عقل با آن صفت رذیله نمی‌تواند کار کند. بلکه آن صفت رذیله بر عقل حاکم می‌شود و بر وجدان اخلاقی حاکم می‌شود و فطرت خدادادی را نابود می‌کند.

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: اگر صفت رذیله‌ای بر دل حکمفرما شود، اگر صفت رذیله‌ای بر عقل و تعقل حکمفرما شود، عقل با آن صفت رذیله نمی‌تواند کار کند. بلکه آن صفت رذیله بر عقل حاکم می‌شود و بر وجدان اخلاقی حاکم می‌شود و فطرت خدادادی را نابود می‌کند.

به گزارش خبرگزاری مهر متن درس اخلاق این هفته آیت الله مظاهری در ادامه مباحث قبلی در پی می‌آید:

بحث ما درباره این بود که چه کنیم تا سعادت دنیا و آخرت را به دست آوریم، چه کنیم که خدا از ما راضی باشد، چه کنیم که عاقبت به‌خیر شویم؟ در این باره صحبت‌ها شد. صحبتی که چند جلسه درباره آن داشتم، این بود که از جنبه ملکوتی یعنی از روح استفاده کنیم که عقل و وجدان اخلاقی و فطرت در آن درج است. اینکه تعقل و تفکر داشته باشیم. اگر بتوانیم از آن جنبه ملکوتی استفاده کنیم، به مقام‌های والایی می‌رسیم. نه تنها عاقبت به‌خیر می‌شویم، بلکه به مقام‌های بالایی می‌رسیم. در این باره مطالبی عرض کردم، اما توجه به این مطلب ضروری است که این جنبه ملکوتی، گاهی آلوده و غبارآلود می‌شود، گاهی به طور کلی می‌میرد و آن جنبه ناسوتی و مادی کار می‌کند.

یکی از چیزهایی که روح را می‌میراند، گناه است. دو سه جلسه در این باره به عنوان قساوت صحبت کردم که اگر کسی قساوت پیدا کرد، آنگاه نمی‌تواند از آن بُعد ملکوتی استفاده کند؛ زیرا غبارآلود است و حجاب روی آن است و بعضی اوقات مریض و بعضی اوقات هم مرده است:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» [1]

خطاب شد به پیغمبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» که به مرده نمی‌توانی چیزی بفهمانی:

«إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى» [2]

درباره قساوت صحبت کردم و بالاخره فهمیدیم که گناه و مخصوصاً گناه روی گناه، آن جنبه ملکوتی را از ما می‌گیرد و بدبخت می‌شویم و سقوط می‌کنیم. قرآن می‌فرماید سقوطش این است که از هر حیوانی بدتر می‌شوی:

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» [3]

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» [4]

پست‌تر از هر درنده و میکروبی، کسی است که عقل دارد و تعقل ندارد و فکر دارد و تفکر ندارد. یعنی نمی‌تواند فکر کند و تعقل کند.

بحث امشب مهم‌تر از بحث جلسه قبل است و این است که اگر صفت رذیله‌ای بر دل حکمفرما شود، اگر صفت رذیله‌ای بر این عقل و تعقل حکمفرما شود، با آن صفت رذیله نمی‌تواند عقل کار کند. بلکه آن صفت رذیله بر عقل حاکم می‌شود و بر وجدان اخلاقی حاکم می‌شود و فطرت خدادادی را نابود می‌کند و آن صفت رذیله او را به سقوط و بدبختی می‌کشاند؛ حتی می‌رسد به آنجا که حاضر است برادر خود را بکشد. حاضر است آبروی دیگران را ببرد برای اینکه حرف خودش را به کرسی بنشاند و آدم‌کشی برایش چیز ساده‌ای می‌شود. این صفات رذیله زیاد است و بیش از 40 صفت رذیله داریم، مانند حسد، تکبر، خودخواهی، لجاجت، عناد، دنیاپرستی، ریاست طلبی و امثال اینها. رفع این صفات رذیله هم کار بسیار مشکلی است. قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» [5]

اگر فضل و رحمت خدا نباشد، هیچکس نمی‌تواند خودش را پاک کند و درخت رذالت را از دل بکند. خدا باید معلم اخلاق باشد. به قول حضرت امام چهل سال خون جگر و شبانه‌روز کارکردن می‌خواهد تا انسان مهذب شود، و اگر مهذب نباشد، سقوط است.

در قرآن سوره‌ای داریم به نام سوره «الشمس» و این سوره منحصر به فرد است و یازده قسم می‌خورد و قسم‌های قرآن برای تاکید است و برای این است که ما باور کنیم. گاهی در قرآن یک قسم خورده می‌شود و گاهی دو یا سه قسم و اما در سوره والشمس 11 قسم برای یک مطلب خورده می‌شود و بعد هم آن مطلب با چند تاکید گفته می‌شود و تقریباً 17 تاکید برای یک مطلب است:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» [6]

رستگاری برای کسی است که مهذب باشد و توانسته باشد درخت رذالت را از دل بکند. توانسته باشد درخت فضیلت به‌جای آن بکارد و ریشه‌دار و میوه‌دار کند و از میوه آن، هم خود و هم دیگران استفاده کنند.

چه کسی می‌تواند بگوید من حسود نیستم؟! به‌جز کسی که به‌راستی کار کرده باشد و ریشه حسادت را کنده باشد و الا اگر کسی حسود باشد، وقتی حسادت گل کند، عقل او نمی‌تواند کار کند و حسادت مقدم بر عقل می‌شود و پرده ضخیمی برای عقل می‌شود که عقل نتواند روی آن حکومت کند و می‌رسد به آنجا که برادر، برادر خود را می‌کشد ولو پسر پیغمبر باشند. اول قتل

که در دنیا واقع شد، این بود که قابیل، هابیل را کشت. هر دو پسر پیغمبر یعنی حضرت آدم بودند و اما حسادت گل کرد و قربانی از قابیل پذیرفته نشد و از هابیل پذیرفته شد و حسادت قابیل گل کرد و به هابیل گفت که تو را می‌کشم. هابیل هرچه التماس کرد و گفت خدا از من قبول کرده است. اما انسان حسود اگر حسادتش گل کند، حرف هیچکس را نمی‌شنود، ولو عقل باشد یا غیر عقل باشد و حاضر است همه چیز را فدای حسادت کند. آدم متکبر حاضر است آبروی دیگران را ببرد برای اینکه تکبر خودش را ارضا کند. خوشحال است از اینکه آبروی دیگران را بردم، یعنی خوشحالم از اینکه توانستم تکبر خودم را ارضا کنم.

آدم پول‌پرست و دنیاطلب و شکم‌پرست و شهوت‌پرست، حاضر است همه چیز را و حتی آبروی خود را فدای ارضای دنیاطلبی کند. حاضر است به خاطر شهوت آدم‌کشی کند. حاضر است به خاطر این دنیا حیف و میل کند ولو اینکه موجب شود اقتصاد یک مملکت مریض شود. همه صفات رذیله چنین است. گفتم رفع صفات رذیله هم مشکل است. باید خودسازی کرد و اتفاقاً خودسازی هم بسیار کم است. بسیاری از مردم نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و مقید به ظواهر شرع هستند، اما مقید به این نیستند که باید صفات رذیله را رفع کنند. اصلاً توجه به این ندارد که مریض است. توجه ندارد که مرض حسد که بدتر از سرطان است، در عمق جاننش کار می‌کند، لذا همه علمای علم اخلاق در کتاب‌هایشان می‌نویسند از اوجب واجبات، تهذیب نفس است. از نماز و روزه واجب‌تر و از خمس واجب‌تر، تهذیب نفس است. تهذیب نفس به این معنا که انسان خودسازی کند و پاک شود و بتواند صفات رذیله را از دل بکند. اگر صفت رذیله در دل باشد، پرده است و حجاب ضخیم ظلمانی برای فطرت و عقل و وجدان اخلاقی ماست، لذا نمی‌گذارد جنبه ملکوتی کار کند. آنگاه جنبه ملکوتی یا مرده است یا مریض است و حجاب دارد و بالاخره صفت رذیله‌ای که در اوست، بر فکر و عقل و تفکر او مقدم می‌شود.

از همه جوان‌ها تقاضا دارم روی این بحث خیلی پافشاری کنند. گفتم معمولاً مردم ولو متدین هستند، اما در صدد این نیستند که صفات رذیله را رفع کنند. باید بدانیم همه صفات رذیله داریم. چه کسی می‌تواند بگوید من حسود نیستم، من متکبر نیستم، من دنیاطلب نیستم. اگر جدی کار کرده باشد، شاید بتواند از این حرف‌ها بزند. بعضی تعجب هم می‌کنند و می‌گویند بحرالعلوم «ره» در آخر عمر روی منبر برای طلبه‌ها فرموده است: من کسی هستم که توانستم ریشه ریا را از دل بکنم. علمای علم اخلاق تعجب می‌کنند که بحرالعلوم چه ادعای بزرگی کرده است. چه کسی می‌تواند بگوید من تکبر ندارم. در روایات می‌فرمایند: «آخِرُ مَا يَخْرُجُ عَنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ»

انسان ممکن است متقی باشد و اهمیت به همه واجبات دهد و اهمیت به مستحبات دهد و نماز شب‌خوان باشد و قانون مواسات را مراعات کند و دیگرگرا باشد و به راستی به فکر مردم باشد، اجتناب از گناه داشته باشد و چشم و گوش و زبان او کنترل باشد. ممکن است از این مقام تقوا گذشته باشد و به مقام ورع رسیده باشد. ممکن است از مقام ورع به مقام صدیق رسیده باشد، یک دنیا صفا و صداقت داشته باشد، آن وقت می‌تواند بگوید: من متکبر نیستم، «آخِرُ مَا يَخْرُجُ عَنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ». این یک طرف که کار بسیار مشکلی است.

از طرف دیگر هم اگر تکبر داشته باشیم، آن تکبر نمی‌گذارد عقلمان کار کند و اگر کار کند، عقل نیست، بلکه به نام عقل است و همان تکبر کار می‌کند. همین است که از امام صادق «ع» سوال کردند که این معاویه با این فتانت و زرنگی، پس این چیست؟! حضرت فرمودند: این عقل نیست، بلکه شیطن است. [7] ریاست‌طلبی او به نام عقل و فتانت و زرنگی جا خورده است. یعنی بعضی اوقات انسان متکبر به عنوان عقل کار می‌کند. انشاء الله باید در این باره بیشتر صحبت کنم که بعضی اوقات انسان به عنوان اینکه عقل و فکرم می‌گوید و آن بعد ملکوتی می‌گوید، اشتباه می‌گیرد؛ بلکه بعد شیطانی می‌گوید و آن صفت رذیله در دل، او را به این کار واداشته و این خیال می‌کند که عقل است. کار می‌خواهد و الا شیطان درون و شیطان برون خیلی زرنگ است.

بعضی اوقات می‌رسد به آنجا که آدم متکبر و حسود و دنیاطلب است و با یک زرنگی‌ها به نام عقل و فتانت، هم در میان مردم مشهور می‌شود و هم خودش به راستی خیال می‌کند کار خوبی کرده است. قرآن شریف می‌فرماید بدبخت ترین مردم همین است:

«قُلْ هَلْ تُبْتَغُونَ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» [8]

قرآن می‌فرماید: می‌خواهی به تو نشان دهم کسی را که پست‌تر از همه و ورشکسته دنیا و آخرت است؟ آن کسی که کار بد می‌کند و اما خیال می‌کند کار خوبی کرده است. اگر حسادت را از دل نکنیم، بعضی اوقات گناه بزرگ بزرگ می‌کند و بین زن و شوهر را جدا می‌کند و اما خیال می‌کند کار خوبی کرده است و رفع صفات رذیله هم کار بسیار مشکلی است.

یک جمله یادم آمد و جمله را عرض کنم تا ببینید اگر خدای نکرده صفت رذیله‌ای بر کسی حکم‌فرما باشد به کجا می‌رسد!

کعب بن سور یک آدم به ظاهر مقدسی است. به اندازه‌ای که در بصره مشهور شده بود به اینکه مستجاب الدعوه است. مردم به او مراجعه می‌کردند و التماس دعا می‌خواستند.

مولا امیرالمؤمنین «ع» به کوفه و بصره آمدند و شمع کعب بن سور کم‌کم خاموش شد و کسی به او مراجعه نمی‌کرد و کسی به او التماس دعا نمی‌گفت و بالاخره افت کرد. معلوم است در مقابل نور امیرالمؤمنین «ع»، نور کعب بن سور چه می‌تواند بکند! بالاخره حسادت او گل کرد. از تاریخ و از لفظ امیرالمؤمنین فهمیده می‌شود که این کعب بن سور مقدس در نماز شب و در قنوتش به امیرالمؤمنین علی «ع» نفرین می‌کرده است. می‌گفته خدایا یک تیر غیبی به سینه علی بیاید و من از دست او راحت شوم.

جنگ جمل جلو آمد. جنگ جمل را حسد و پول‌طلبی و ریاست‌طلبی و دنیاپرستی به پا کرد. بالاخره همین حسادت و دنیاپرستی

و ریاست طلبی، بیست هزار نفر را به کشتن داد. جنگ جمل به پا شد و لشکر کفر در مقابل لشکر مولا امیرالمؤمنین آمد. اول کاری که کردند، امیرالمؤمنین «ع» خیلی به آنها نصیحت کرد و اما نشد و آنها لشکر امیرالمؤمنین «ع» را تیرباران کردند و بعد هم لشکر امیرالمؤمنین آنها را تیرباران کردند و اول تیر به سینه کعب بن سور اصابت کرد. کعب بن سور مقدس گوشه نشین، چطور الان در جبهه بود؟ آن بدجنس‌ها و کسانی که به عنوان امیرالمؤمنین به عنوان عقل در میان مردم عاقل شمرده شدند، گفتند: اگر این کعب بن سور را در لشکر بیاوریم، لشکر ما با کیفیت می‌شود، لذا طلحه و زبیر که خیلی پشت سر هم انداز بودند و آدم‌های خوب و جبهه رفته و عالی بودند در زمان پیغمبر اکرم خیلی به دنبال پیغمبر بودند و انصافاً به حسب ظاهر هر دو خوب بودند، اما ریاست طلبی و پول پرستی آنها را منحرف کرد.

این دو نفر به شهر آمدند و وقتی آمدند که آخر شب بود و کعب بن سور هنوز در سجاده نشسته بود. گفتند: می‌خواهیم با علی بجنگیم. این اول وحشت کرد و گفت مگر می‌شود با علی جنگید و قدری تعریف امیرالمؤمنین را از زبان پیغمبر اکرم کرد. بعد کیسه پولی در مقابلش گذاشتند. دوباره تعریف از امیرالمؤمنین کرد و آنها کیسه دوم را گذاشتند. بعد گفت می‌خواهید بچه گول بزنید. تاریخ نویسان می‌نویسند: معنایش این بود که پول کم است. بالاخره کیسه سوم را گذاشتند و این یک جمله گفت که راستش این است که من هم تصدیق دارم که امیرالمؤمنین علی «ع» لیاقت خلافت ندارد. بلند شد و قرآن و شمشیر حمایلش بود و به لشکر کفر آمد. عایشه در هودجی در وسط لشکر بود و طلحه و زبیرها اطرافش بودند و این هم آمد و یک وردی برای لشکر خواند و گفت:

يَا مَعْشَرَ النَّاسِ عَلَيْكُمْ أَمْكُمُ فَإِنَّهَا صَلَاتُكُمْ وَ صَوْمُكُمْ

ای مردم! این عایشه مادر شما و نماز و روزه شماست، باید او را خوب حفظ کنید. وقتی تیراندازها تیر زدند، اول تیر به سینه این کعب بن سور آمد. راوی می‌گوید: جنگ به نفع امیرالمؤمنین تمام شد و در میان کشته‌ها می‌گشت تا رسید به کعب بن سور که به رو افتاده بود. امیرالمؤمنین «ع» با عصا او را به پشت انداختند و فرمودند: دیدی تیری که می‌خواستی به سینه من بیاورد، به سینه تو آمد و الان در جهنم هستی.

کعب بن سور بود و مقدس بود و به راستی ریاضت کشیده بود، اما نتوانسته حسادتش را رفع کند. مخصوصاً وقتی او را با پول تحریک کردند و وقتی با التماس و عظمت و تعریف و تملق و چاپلوسی تحریک کردند، حسادتش گل کرد و در مقابل امیرالمؤمنین علی «ع» ایستاد، درحالی که می‌دانست علی کیست.

شما خیال می‌کنید معاویه علی را نمی‌شناخت. شما خیال می‌کنید طلحه و زبیرها نمی‌دانستند علی کیست و چه خبر است؟! بله، می‌دانستند؛ اما به خاطر ریاست طلبی و پول پرستی حاضر شدند که جنگ جمل به پا شود. حسادت باعث شد که جنگ جمل را به پا کردند.

نظیر این جمله تاریخی زیاد است. خود قرآن هم می‌گوید. اولاً می‌گوید من کتاب اخلاق هستم و پیغمبر اکرم نیز معلم اخلاق است. آیه شریفه تکرار شده که پیغمبر اکرم یک معلم تربیتی و آموزشی است و تربیتش مقدم بر آموزش شده است. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» [9]

پیغمبر اکرم یک معلم آموزشی و تربیتی است. این قرآن است و قطع نظر از تاریخ هم به ما می‌گوید اگر کسی صفت رذیله‌ای داشته باشد، نمی‌تواند رستگار شود. آن صفت رذیله کار خودش را می‌کند. لاًقل ما باید کاری کنیم که شعله‌ور نباشد. کندن درخت رذالت از دل، کار بسیار مشکلی است و درحد محال است و آدم شدن مشکل است.

حضرت امام «ره» می‌فرمود: مرحوم حاج شیخ مؤسس حوزه علمیه قم بارها روی منبر می‌فرمودند: اینکه مشهور شده آخوند شدن چه آسان و آدم شدن مشکل است، این اشتباه است. بلکه آخوند شدن چه مشکل و آدم شدن محال است.

اما باید بدانیم که در صدد آن باشیم. نمی‌شود و نمی‌توانم و نمی‌دانم در قاموس انسان راه ندارد. همه پیغمبران و امامان آمدند برای اینکه بشود. اگر به راستی به صحنه بیاوریم و از خدا هم بخواهیم، آنگاه خدا معلم اخلاق ما می‌شود و به مرور زمان می‌توانیم درخت رذالت را از دل بکنیم و لاًقل اگر نتوانیم درخت رذالت را از دل بکنیم، شعله‌هایش را کم کنیم و آتش زیر خاکستر باشد. و باید بدانیم و مواظب باشیم و توجه داشته باشیم که صفت رذیله برای انسان از هر سرطانی بدتر است. اگر از قرآن بپرسید سرطان برای جسم و حسد برای روح چگونه است؟ می‌فرماید: هر دو مثل هم است. همین‌طور که سرطان از نظر جسمی آدم می‌کشد، حسادت هم از نظر روحی، روح را می‌کشد. اگر جسم مُرد، آن را خاک می‌کنند و معمولاً راحت می‌شود، اما اگر روح مُرد، به قول قرآن یک مزاحم برای اجتماع می‌شود و پست‌تر از هر درنده و میکروبی می‌شود و بدانید که صفت رذیله، سرطان بلکه بدتر از سرطان است. سرطان مربوط به جسم است و تکبر و پول پرستی و ریاست طلبی مربوط به روح است و باید مواظب هر دو باشیم.

بحث ناقص است و باید درباره‌اش صحبت کنم. اما به جوانها بگویم بحث امشب مشکل است اما واجب است.

[1]. البقرة، 10

[2]. النمل، 80

[3]. الأعراف، 179

[4]. الأنفال، 22

[5]. النور، 21

[6]. الشمس، 9 و 10

[7]. المحاسن، ج 1، ص 195

[8]. الكهف، 103 و 104

[9]. الجمعة، 2